بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه دویست و سی و پنجم\_17 آذر 1400

[ادامۀ تبیین مختاردر مسأله]

برای پاسخ به این پرسش که آیا ظن غیر معتبر لأجل بقائه تحت اصالة حرمة العمل بالظن می‌تواند در تعارض دلالی دو روایت به عنوان مرجح مطرح شود یا نه؟ پس از آن که مفصلا نظر مبارک مرحوم شیخ را مطرح کردیم، در جلسۀ گذشته مطلبی بسیار اساسی و کلیدی و کارآمد در مورد ظهور و حجیت الفاظ در کتاب و سنت بیان شد.

بر طبق مسلکی که ما اختیار کرده‌اییم، به نام مسلک اضطرار ناچاریم که مدار را برای حجیت حصول اطمینان شخصی بدانیم، آنچه برای فقیه از تجمیع همۀ شواهد وقارئن موجب حصول اطمینان شخصی باشد، حجت است، لذا اگر جایی ظاهری بود، اما آن ظاهر بر خلافش ظنی بود، در عملیات تجمیع قرائن، آن ظن شخصی حاصل نمیشود، و یا اگر ظاهری بود، اما فقیه با توجه به تمام جوانب از آن ظاهر، و از شواهد و قرائن بیرونی ظن شخصی پیدا نکرد، در چنین مواردی نمی‌توان آن ظاهر را حجت دانست، لذا اگر دو روایت از نظر متنی و دلالی درگیری داشتند، یکی می‌گفت جمعه در عصر غیبت واجب است، یکی می‌گفت جمعه در عصر غیبت واجب نیست.

مثلا به آراء قدماء از فقهاء که موجب حصول ظنی غیر معتبر به نام شهرت است، مراجعه کردیم، و دیدم شهرت فقهاء در عدم وجوب جمعه است، در چنین جایی اساسا در آن روایتی که میگوید نماز جمعه واجب است، ظن شخصی با وجود این ظن حاصل شده بر خلاف، حاصل نمی شود. بله اگر کسی انفتاحی بود و معیار ظهور را، ظهور نوعی می دانست، قضیه متفاوت بود، اما برای اضطراری که از نظر ادله خود را تنگنا دیده و خود را ناچار می بیند که به ظنون مختلفه مراجعه و سنگین و سبک کند که ببیند به اطمینان شخصی می رسد یا نه، با وجود این ظن حاصل شده از شهرت نمی تواند ادعای حصول ظن شخصی کند، این جا بحث ترجیح دیگر نیست، چون ترجیح جایی است که هر دو روایت حجیت فی نفسها داشته باشند، اینجا این شهرت باعث می شود که آنچه که خلاف این شهرت است و آن روایت دال بر وجوب جمعه است، از حجیت خارج شود و نوبت به تعارض نمی رسد که بعد بحث ترجیح را مطرح کنیم.

هذا تمام الکلام فی المقام الاول، که به مناسبت این بحث نکات اساسی بالخصوص در جلسه گذشته بیان شد.

[مقام دوم]

اما مقام دوم، ما دو روایت داریم، هر دو روایت صدورشان مشکلی ندارد، حجت بر صدور داریم، هر دو روایت حجت بر ظهور و دلالتشان داریم، نه از جهت صدوری مسأله‌ایی هست، نه از جهت دلالی، تحیری ازاین دو جهت برای ما نیست، تحیر منحصرا از این جهت است که آیا کدام یک از این دو روایت اصالة الجد را ندارد، نمی توانم، تشخیص بدهم، می دانم، یکی از این دو روایت علی الوجه التقیه صادر شده و یکی علی وجه بیان حکم الواقع، حال آیا رفع این تحیر با یک ظن غیر معتبر کالشهرة محقق می‌شود؟ آیا با این ظن غیر معتبر، میتوانم بحث ترجیح را در وجه الصدور هم بیان کنم، یا نه؟ فتفصیل القول فیه،

[دو تحلیل در اصل عدم قرینه]

مقدمة به این نکته باید پرداخت که آ‌ن‌چیزی که در لسان بزرگان ما به نام اصالة عدم التقیة مطرح است، چه مستندی دارد، چرا می گوییم اصل عدم تقیه است، این دو مستند می‌تواند داشته باشد، دو نظریه در این‌جا میشود مطرح باشد:

1. اینکه بگوییم مستند اصال عدم تقیه، اصالة العدم است، فی کل حادث، هر امری که مسبوق به عدم باشد، به تعبی دیگر، هر امری که از آن به حادث یاد می‌شود، هر گاه شک کنیم، که آن امر حادث، آن امر مسبوق به عدم، حاصل شده است، یا نه؟ اصل عدم حدوث حادث است، اصل این است که آن مسبوق به عدم هنور در کتم عدم باقی است و به سرای وجود نیامده است. تقیه کردن، خلاف واقع کردن، یک امر حادث است، یک امر مسبوق به عدم است، نمی دانم آیا این تقیه که مسبوق به عدم آمده است یا نه، محقق شده است یا نه؟ به وجود آمده است یا نه؟ اصل این است که هنوز نیامده، ریشۀ این اصل عدمی به نام اصالة عدم التقیه این است که انگیزه ها و دواعی تقیه، همچون مانعی بر سر راه بیان واقع هستند. من اگر بخواهم واقع را بیان نکنم، باید یکی آن موانع پیش بیاید، خوف از جان، خوف از مال برای خود گوینده یا دیگران، شک می کنم که این جا آن مانع به وجود آمده است، یا نه؟ قبل این مانع عدم بود، حال شک می کنم الان این مانع وجود یافته است یا نه؟ اصل عدم حصول آن موانعی است که بر سر راه اظهار حق ممکن است به وجود بیاید.

پس این تحلیل اول ریشۀ اصالة عدم التقیه را به یک اصل عدمی بر می‌گرداند، که هر چیزی که مسبوق به عدم باشد، آمدنش به مرحلۀ وجود دلیل می خواهد، اگر دلیلی بر آمدن مانعی بر سر راه اظهار حق دارید، تقیه محقق است اگر شک دارید که آیا انی مانع محقق است یا نه، اصل عدم تحقق این مانع است و این یعنی اصالة عدم التقیظ.

1. نظر دوم در تحلیل اصل عدم تقیه به صل عدمی نیست، می گوید ظاهر حال هر متکلمی مخصوصا اگر آن امام معصوم باشد، این است که در مقام اظهار حقیقت است، امام در مقام اظهار احکام واقعیه است، امام در مقام بیان آن مطالبی است که برای بیان آن مطالب به مقام امامت منصوب شده است، ظهور حال متکلمی به ویژه امام معصوم بیان حق و حقیقت است نه خلاف واقع گفتن. تقیه کردن، خلاف واقع را بیان کردن، این خلاف ظهور حال هر متکلمی است و خصوصا امام علیه السلام، و لذا هر جا شک کنیم که تقیه ایی هست یا نیست، اصل عدم تقیه است.

فرق بین این دو تحلیل این است که اصالة عدم القرینة طبق تحلیل اول جزء اصول عملیه می شود و آن استصحاب عدم است، در هر امر عدمی، استصحاب می کنیم عدم را تا یقین به حصول وجودش پیدا کنیم در حالی که طبق نظر دوم دیگر اصل عملی نیست، مربوط به ظواهر است نه اصل عملی، ظاهر حال گوینده بنا حقیقت. این می شود از امارات نه از اصول، به معنای خاص اصل عملی.

این دو تحلیل در مورد اصل عدم قرینه.

این بحث از یک جهت به بحث تقیه هم مربوط می شود، لذا اگر چه شیخ در اینجا به همین یک خط بسنده کرده و دو مبنا را گفته و ما توضیح دادیم، اجازه بدهید چون در بحث فقه با تقیه هم روبرو هستیم، عرض کنم، اصالة عدم التقیه به هر دو معنا درست است، در مرحلۀ اول مستندش ظواهر حال است اگر در همین مرحله اطمینان پیدا شد که هیچ اگر نبود، سراغ مرحلۀ اصل عملی می‌رویم، که اصالة العدم است و استصحاب یک امر عدمی.

حال در این جا ما این دو مبنا را مطرح می کنیم تا پاسخ پرسش پرسش خود را بگیریم که آیا ظن غیر معتبری مثل شهرت آیا می تواند در ترجیح مثل الجهة مطرح باشد یا نه؟ در ایت جا طبیعتا باید دو روایت را فرض کنیم، روایت اول می گوید نماز جمعه واجب است، روایت دوم می گوید نماز جمعه واجب نیست، آیا به برکت اصل عدم تقیه در یکی از این دو میتوانیم یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم؟

جواب: اگر مبنای ما در اصالة عدم تقیه، آن مبنای اول باشد، یعنی اصل عدمی، اصل عملی عدمی، خب اینجا اصل عدم تقیه هم در این روایت جاری است و هم در آن روایت، آیا چون عدم وجوب جمعه با قول مشهور موافق است، می توانم بگویم این روایت واقع است و آن روایت تقیه ایی است یا نه؟

قبل از این که به ان مرحله برسم من باشم و اصالة عدم القرینه در هر دو روایت جاری است، تعارضا و تساقطا، تا ببینم چه باید گفت، اگر مبنای دوم را اختیار کنیم و مستند اصالة عدم التقیه را ظهور حال متکلم بدانیم، این‌جا باز آن مبانی مختلفی که در صورت و مقام اول بحثش شد، و آن مبانی مختلفه در ظواهر است، که کدام ظاهر حجت است، آن مبانی باز در این‌جا مطرح می‌شود، لذا می‌گوییم بسیار خوب مستند تقیه ظهور، حال متکلم است، اما 1-آیا این ظهور مشروط است به این‌که ظن فعلی بیافریند؟2-آیا این ظهور مشروط به این است که ظن بر خلافی در بین نباشد؟ 3-آیا این ظهور از باب ظهور نوعی است؟ طبق هر یک از این سه مبنا مطرح می کنیم:

1. اگر بگوییم مستند اصالة عدم تقیه ظهور حال متکلم است، در بیان حق و بگوییم این ظهور مشروط است به این‌که همین ظهور مفید ظن فعلی برای مجتهد باشد، خب حال دو روایت داریم، یکی می گوید نماز جمعه واجب و دیگری می گوید نماز جمعه حرام است، کدام مفید ظن فعلی است؟ هیچ کدام چون تعارض دارند.

حال که در این مبنا مفروض این شد که هیچ یک از این دو روایت مفید ظن فعلی نیست و نیز بر مبنای اصل عملی دانستن اصالة عدم التقیة نوبت به تساقط می‌رسد، هم در آن مبنا داریم به طرف تساقط می رویم و هم در این مبنا البته اکر ظهور را مشروط به افادۀ ظن فعلی کنیم.

حال چه باید کرد آیا برای تشخیص تقیه از عدم تقیه می توان سراغ مطلق ظنون رفت یا نه؟ کسی که انسدادی دارد و در این‌جا احتیاج پیداکرده که سراغ ظنون برود، طبیعتا با ظن هم می تواند تقیه را از عدم تقیه جدا کند.

حال اینجا مطلب به این‌جا که رسید چه باید گفت، نمی‌رسیم که همه را بیان کنیم، ان شاء الله برای جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.